

**1. Jesus returned to Capernaum, and a few days later the news went out that He was at home.**

**2. So many people gathered together that there was no longer room [for them], not even near the door; and Jesus was discussing with them the word [of God].**

**3. Then they came, bringing to Him a paralyzed man, who was being carried by four men.**

**1. پس از چند روز، چون عیسی دیگر بار به کفرناحوم درآمد، مردم آگاه شدند که او به خانه آمده است.**

**2. گروهی بسیار گرد آمدند، آن‌گونه که حتی جلوی در نیز جایی نبود، و او کلام را برای آنها موعظه می‌کرد.**

**3. در این هنگام، جمعی از راه رسیدند و مردی مفلوج را که چهار نفر حمل می‌کردند، پیش آوردند.**

**4. When they were unable to get to Him because of the crowd, they removed the roof above Jesus; and when they had dug out an opening, they let down the mat on which the paralyzed man was lying.**

**5. When Jesus saw their [active] faith [springing from confidence in Him], He said to the paralyzed man, "Son, your sins are forgiven."**

**4. اما چون به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند، شروع به برداشتن سقف بالای سر عیسی کردند. پس از گشودن سقف، تشکی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، پایین فرستادند.**

**5. چون عیسی ایمان آنها را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهانت آمرزیده شد.»**

6. But some of the scribes were sitting there debating in their hearts [the implication of what He had said],

7. “Why does this man talk that way? He is blaspheming; who can forgive sins [remove guilt, nullify sin’s penalty, and assign righteousness] except God alone?”

8. Immediately Jesus, being fully aware [of their hostility] and knowing in His spirit that they were thinking this, said to them, “Why are you debating and arguing about these things in your hearts?”

9. Which is easier, to say to the paralyzed man, ‘Your sins are forgiven’; or to say, ‘Get up, and pick up your mat and walk’?

6. برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند:

7. «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیامرزد؟»

8. عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟»

9. گفتن کدامیک به این مفلوج آسانتر است، اینکه “گناهانت آمرزیده شد” یا اینکه “برخیز و تشک خود را بردار و راه برو”؟

**10. But so that you may know that the Son of Man has the authority and power on earth to forgive sins” —He said to the paralyzed man,**

**11. “I say to you, get up, pick up your mat and go home.”**

**12. And he got up and immediately picked up the mat and went out before them all, so that they all were astonished, and they glorified and praised God, saying, “We have never seen anything like this!”**

**10. حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد» - به مفلوج گفت:**

**11. «به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو!»**

**12. آن مرد برخاست و بی‌درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت. همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم.»**

**Sermon for 23 October 2022, Lector  
Stoffers, Mark 2:1-12**

**Dear congregation,**

**1. Who, how, what, why, wherefore?  
Who does not ask, remains stupid! One  
programme for children on German  
television was Sesame Street. A fairy tale  
from One Thousand and One Nights was  
called Ali Baba and the Forty Thieves.  
There, the path led to a mountain in  
which a treasure was hidden. "Open  
Sesame!" was the magic word that  
allowed access to the treasure inside the  
mountain. For the children, then, the  
questions represent magic words that  
bring them many insights and thus  
unearth wonderful treasures.**

**خطبه روز 22.10.2022، لكتور  
اشتوفرزاشتوفرز، مرقس 2: 1-12**

**جماعت عزیز**

**1. چه کسی، چگونه، چی، به چه دلیل، برای  
چه، کسی که نمی پرسد، احمق می ماند!  
برنامه ای برای کودکان در تلویزیون  
آلمان، خیابان سیسمونی بود. افسانه ای از  
هزار و یک شب به نام علی بابا و چهل دزد  
بود. در آنجا مسیر به کوهی منتهی می شد که  
گنجی در آنپنهان شده بود. «کنجد باز کن!»  
کلمه جادویی بود که امکان دسترسی به گنج  
درون کوه را فراهم کرد. برای بچه ها، سوالات  
کلمات جادویی هستند که دانش زیادی برای آنها  
به ارمغان می آورد و در نتیجه گنجینه های  
شگفت انگیزی را به رخ می کشد.**

**2. Who wrote our sermon text? Mark, he had been in contact with Peter and later with Paul and he wrote the oldest Gospel and also the shortest of the four. What was it like back then? What had happened? Mark had stated right at the beginning of his good news: "This is the beginning of the gospel of Jesus Christ, the Son of God." (Mark 1:1) What a treasure is hidden in it!**

**2. متن خطبه ما را چه کسی نوشته است؟ مرقس با پطرس و بعدها با پولس ارتباط داشت و قدیمی ترین انجیل و همچنین کوتاهترین انجیل را نوشت. اون موقع چطور بود؟ چی شد؟ مرقس در ابتدای بشارت خود گفته بود: «این آغاز انجیل عیسی مسیح، پسر خدا است.» (مرقس 1:1) چه گنجینه ای در آن نهفته است!**

**3. John the Baptist recognised it and prepared his way. The devil also recognised it and could find no means to dissuade Jesus from his way. For God had said from on high: "This is my beloved Son, in you I am well pleased." (Mark 1:11b) Why is all this so important? Jesus said, "The time is fulfilled and the kingdom of God is at hand. Repent and believe in the gospel!" (Mark 1:15) That was the magic word: Believe in me and you are saved, now and forever.**

**3. یحیی تعمید دهنده آن را شناخت و راه خود را آماده کرد. شیطان نیز آن را تشخیص داد و نتوانست راهی برای برگرداندن عیسی از مسیر خود بیابد. زیرا خدا از بالا گفته بود: «این است پسر عزیز من، از تو راضی هستم.» (مرقس 1:11) چرا همه اینها اینقدر مهم است؟ عیسی گفت: «زمان به پایان رسیده است و ملکوت خدا نزدیک است. توبه کنید و به مسیحیت ایمان بیاورید!» (مرقس 1:15) این کلمه جادویی بود: به من ایمان بیاور و نجات خواهی یافت، اکنون و برای همیشه.**



**4. Why is the story not over yet? The people did not know the magic word yet. It was to be proclaimed. Jesus looked for fishers of men, up by the Sea of Galilee. Simon, who was later called Peter, and his brother Andrew, John and his brother James were the first disciples, all fishermen by profession. Where were they often? In Capernaum, far north of the lake in Galilee, where Peter's mother-in-law lived.**

**4. چرا و برای چه، داستان به اینجا ختم نمی شود؟ مردم حتی کلمه جادویی را نمی دانستند. باید اعلام شود. عیسی ماهیگیران را در کنار دریای جلیل در جلیله جستجو کرد. شمعون که بعداً پطرس نامیده شد و برادرش اندریاس، یوحنا و برادرش یعقوب اولین شاگردان بودند که همگی به عنوان ماهیگیر تجارت می کردند. اغلب کجا بوده اید؟ در کپرناحوم، در شمال دریای جلیل، جایی که مادر شوهر پطرس زندگی می کرد.**



**5. Jesus was able to heal Peter's mother-in-law. He simply took her hand. With authority he taught there on the Sabbath in the synagogue, he cast out unclean spirits nearby and healed lepers. Who was he? How had he done all this? What was going on? The people began to ask.**

**5. عیسی توانست مادرشوهر پطرس را شفا دهد. فقط دستش را گرفت. او در آنجا، در روز سبت در کنیسه با قدرت تعلیم می‌داد و ارواحناپاک را بیرون می‌کرد و جذامیان را شفا می‌داد. او که بود؟ چگونه همه این کارها را انجام داده بود؟ چه خبر بود؟ مردم شروع به پرسیدن کردند.**

**6. The magic word had begun to work. As faith was now spreading, so was the desire to see Jesus and get help from him. Jesus had now also become active in the wider surroundings of Capernaum. Those who were healed gratefully and excitedly told of him and his benefits. Why was all still not well?**

**6. کلمه جادویی شروع به کار کرده بود. با گسترش ایمان، میل به دیدن عیسی و دریافت کمک از او افزایش یافت. عیسی اکنون در منطقه وسیعتر کپرناحوم نیز فعال بود. شفا یافتگان با سپاس و هیجان از او و فوایدش گفتند. چرا الان همه چیز خوب نبود؟**

**7. There were people at that time who knew the magic word, believed in Christ and asked him for help. But there were also people who were indifferent. And then there were people who did not ask, but only expressed their opinion. These could do nothing at all with the treasure. And so, after a long time, Jesus went back to Capernaum. It was time to open the door to the mountain and take another step, to reveal the treasure he had within, the greatness, the power and the importance for all people.**

**7. در آن زمان افرادی بودند که کلمه جادویی را می دانستند، به مسیح ایمان داشتند، از او کمک می خواستند. اما افرادی هم بودند که بی تفاوت بودند. و سپس افرادی که سوال نکردند، فقط نظرات خود را اعلام کردند. با گنج، کاری نمی توانستند بکنند. و به این ترتیب، پس از مدتی طولانی، عیسی به کفرناحوم بازگشت. وقت آن بود که درهای کوه را باز کنیم و قدم دیگری برداریم و گنجی را که در اختیار دارد، عظمت، قدرت و معنای همه مردم را آشکار کنیم.**

**8. The good news had been spread. Already they were coming in numbers to Peter's house as soon as Jesus arrived there. Already they were besieging that house, the magic word was going round. And behold, when a paralytic came, the house opened like the mountain in Ali Baba's fairy tale, for the bearers knew the magic word. They believed Jesus, his word, and trusted him with all their hearts.**

**8. خبر خوب منتشر شده بود. به محض اینکه عیسی به آنجا رسید، تعداد زیادی به خانه پطرس آمدند. آنها قبلاً این خانه را محاصره کرده بودند، کلمه جادویی داشت میچرخید. و اینک وقتی فلجی آمد، در خانه مانند کوه در افسانه علی بابا باز شد، زیرا باربرها کلمه جادو را می دانستند. آنها به عیسی، کلام او ایمان آوردند و با تمام قلب به او اعتماد کردند.**

**9. The sick man was actually lowered through the roof to Jesus who was teaching there. Before Jesus' feet on a stretcher now lay the paralysed man. How could Jesus convince the crowd to believe, turn unbelief into faith, turn doubt into hope, and bring God's love into hearts in love for fellow human beings? Who else but he could do it? What was to be done? Why was it so hard?**

**9. مرد بیمار در واقع از پشت بام به نزد عیسی که در آنجا تدریس می کرد، رها شد. مرد فلج روی برانکارد زیر پای عیسی دراز کشید. چگونه عیسی توانست جمعیت ایمان را متقاعد کند، بی ایمانی را به ایمان، شک را به امید تبدیل کند، و عشق خدا را به عشق، به همنوعان خود القا کند؟ چه کسی دیگر می توانست چه باید کرد؟ چرا اینقدر سخت بود؟**

**10. No one but Jesus could do it, that was clear, he alone can forgive sin and heal the paralytic completely, for he is God's beloved Son. It was not difficult, because he knew the thoughts of the people who doubted, so he could also impress them and move them to repentance. Jesus put his plan into action. He forgave the sins and the paralytic could walk again. The doubters were amazed and delighted. They had never seen anything like it.**

**10. هیچ کس جز عیسی نمی تواند، که آگاه بود، او به تنهایی می تواند گناه را ببخشد و فلج را کاملاً شفا دهد، زیرا او پسر محبوب خداست. کار سختی نبود، زیرا او افکار افرادی را که شک داشتند می دانست، بنابراین می توانست آنها را تحت تأثیر قرار دهد و آنها را متقاعد کند که برگردند. عیسی نقشه خود را اجرا کرد. او گناهان را بخشید و فلج دوباره راه رفت. شک کنندگان شگفت زده و خوشحال شدند. آنها هرگز چنین چیزی را ندیده بودند.**

**11. Nevertheless, there were many people at that time, for example higher Jewish scholars, Greeks as well as other pagans and, moreover, the Roman occupying power, who were not prepared to follow Jesus on his road or to turn back to him. They did not ask questions like little children and in this sense remained paralysed and therefore ignorant, stupid.**

**11. با این وجود، در آن زمان افراد زیادی مانند علمای بالاتر یهود، یونانیان و سایر مشرکان و همچنین قدرت اشغالگر رومی بودند که حاضر نبودند عیسی را در راه او دنبال کنند یا به او روی آورند. آنها مانند بچه های کوچک سؤال نمی کردند و از این نظر فلج و در نتیجه نادان و احمق باقی می ماندند.**



**12. Jesus recognised this and walked the road to his mountain under the weight of the cross alone, and with his crucifixion he redeemed us from our sins, as the risen Lord he showed us his love, strengthened our faith, gave us hope for eternity.**

**12. عیسی این را تشخیص داد و جاده کوه خود را زیر بار صلیب به تنهایی طی کرد، و مصلوب شد، ما را از گناهانمان نجات داد، قیام کرد و محبت خود را به ما نشان داد، ایمان ما را تقویت کرد، ما را به ابدیت امیدوار کرد.**

**13. What have we realised?  
If we open ourselves to  
heaven, our sins can be  
forgiven through faith in  
Jesus Christ alone, that is  
enough. The grace of God  
has given us that. Jesus  
opens heaven to us, if we  
open heaven by faith, now  
that we were paralysed, we  
can walk again by faith in  
the Lord.**

**13. چه چیزی را متوجه شده  
ایم؟ اگر خودمان را به سوی  
بهشت رها کنیم، تنها با ایمان به  
عیسی مسیح گناهان ما بخشیده  
می شود، کافی است. لطف خدا  
این را به ما داده است. اگر ما با  
ایمان بهشت را بگشاییم، عیسی  
بهشت را برای ما باز می کند،  
اکنون که فلج شده ایم، می توانیم  
با ایمان به خداوند راه برویم.**

**14. Who of us is without sin, how do we deal with it? What can we do? We can strengthen our faith more and more and more and more in prayer to get strength in the darker sides of our life. We can trust in our Lord Jesus Christ who has already paid for our sins, who is only waiting for us as a treasure to be found.**

**14. چه کسی از ما بی گناه است، چگونه با آن برخورد کنیم؟ چه می توانیم بکنیم؟ ما می توانیم ایمان خود را بیشتر و بیشتر در دعا تقویت کنیم تا در قسمت های تاریک زندگی مان قدرت پیدا کنیم. ما می توانیم به خداوندمان عیسی مسیح اعتماد کنیم، کسی که قبلاً به گناهان ما پرداخته است، به عنوان گنجی که پیدا می شود.**

**15. Like little children we can come to him, we can rely on the Holy Spirit that Jesus, our Lord, has sent to us. We can feel the love that goes out from him and embraces us. We can feel the love that Jesus has planted in us.**

**15. ما می توانیم مانند بچه های کوچک نزد او برویم، می توانیم به روح القدس که خداوند ما عیسی، برای ما فرستاده تکیه کنیم. ما میتوانیم عشقی را که از او سرچشمه می گیرد و ما را احاطه کرده است احساس کنیم. ما می توانیم عشقی را که عیسی در ما کاشته بود احساس کنیم.**

**16. We can pass on the love of Jesus, just as the bearers of the stretcher of the paralytic used their love and faith to heal the sick man. We can hope for a heavenly peace when Jesus returns and all suffering comes to an end. We can always marvel at the man from Galilee, the Son of God, our Saviour. He is well pleased with us. Amen!**

**16. ما می توانیم در عشق عیسی شریک باشیم، همانطور که همراهان فلج از عشق و ایمان خود برای شفای بیمار استفاده کردند. ما می توانیم به صلح آسمانی امیدوار باشیم که عیسی بازگردد و همه رنج‌ها پایان یابد. ما هرگز از شگفتی مرد جلیلی، پسر خدا، نجات‌دهنده ما، دست نمی کشیم. او از ما راضی است. آمین**